

جدال‌های امنیتی ایران - عربستان

از منظر اقتصاد سیاسی بین‌الملل

رضا رحمدل^۱ رضا سیمبر^۲ احمد جانسیز^۳

۱۳۹۶/۱۰/۲۵ ۱۳۹۶/۵/۱۲

چکیده

جدال‌های ایران-عربستان مجالی نو برای مذاقه‌ای ژرف تر به تعارض‌های منطقه‌ای و بین‌الملل و با هدف ترسیم چشم اندازی نو نظم و نسق یافت. دغدغه این سطور چنین پدیدار شد؛ فرایندهای منازعه میان ایران-عربستان از منظر اقتصاد سیاسی بین‌الملل چگونه صورت بندی می‌گردد؟ آیا جدال صرفاً یک مساله هویتی-فرقه‌ای است؟ نگارش این مجال با این فرضیه نظم منطقی خود را بدست آورد که فرایندهای متعارض اقتصاد سیاسی، نومرکانتلیسم دولتی، مالیه بین‌الملل و تکنیکال تولید فرامدرن و پویش شرکت‌های چند ملیتی پس از کنفرانس برتن وودز، استعداد ایجاد چالش امنیتی میان دولت‌ها را بیش از گذشته در نظام بین‌الملل فراهم ساخت. به سخن دیگر، دولت‌ها اینک به مثابه گذشته حاکم بلامنازعه نظام بین‌الملل نبوده و شکاف‌های اقتصادی در ایجاد منازعات بسیار اثرگذار بوده است. تضادهای ایران-عربستان هم خارج از این تقارن نبوده و تنش‌ها برآمده از ساختار و اقتصادی سیاسی نظام بین‌الملل ناشی گشته است؛ بدین قرار که منافع آمریکای هژمونی در همپوشانی با سرمایه‌داری بین‌المللی، تسلیحاتی، نفتی، فناوری فرامدرن، تجارت عظیم مجازی و غیره... باعث تعارض میان ایالات متحده و بازیگران کلیدی در مناطق همچون ایران شده است. متعاقب این رویداد آمریکا برای حفظ موازنه و تأمین منافع شرکت‌های چند ملیتی فرامدرن و سلطه هژمون بر بازار، کوشش خود را معطوف به جلوگیری از نسج یافتن قدرتی نو ظهور در خاورمیانه متمرکز ساخته است. پی‌آمد آن گسترش تضاد ساختاری میان قدرت منطقه‌ای ایران و هژمون و بالتبع منازعه نیابتی میان ایران-عربستان در اشکال هویتی-فرقه‌ای بوده است.

واژگان کلیدی: ایران، عربستان، اقتصاد سیاسی، جدال امنیتی، مرکانتلیسم

۱۰۹

سیاست جهانی

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان

نویسنده مسئول، ایمیل: reza_rahmdel1356@yahoo.com

۲. استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان

۳. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان

تحلیل جدال‌های امنیتی ایران-عربستان از صور مختلف تاکنون محل بحث بوده است. هرچند که در بعضی از پژوهش‌های نوعی جانبداری ایدئولوژیکی به جای فحص علمی به خود بال و پر حقیقت داده است؛ با اینحال اعظم تحلیل‌ها علت جدال ایران-عربستان را در منازعه‌های هویتی-فرقه‌ای جستجو کرده‌اند. همچنین بعضی تفسیرها ساختار متعارض نظام بین‌الملل را بعنوان علت و عامل جدال دانسته‌اند. از جمله تحلیل‌های امنیتی با تمرکز بر ساختار و با مباحثه در معمای امنیت-بقاء بحث خود را به پیش برده‌اند. با این اوصاف سوالی که دغدغه این مجال را شکل بخشید؛ چنین نسق یافت. فرایند تعارض ایران-عربستان از منظر اقتصاد سیاسی بین‌الملل چگونه صورت بندی می‌گردد؟ آیا جدال صرفاً یک مساله هویتی-فرقه‌ای است؟ برای وضوح به مساله، بایست این موضوع را روشن ساخت؛ عدم تمایل جامعه علمی به تحلیل روابط ایران-عربستان از مجرای فهم اقتصاد سیاسی از کجا ناشی شده است؟ پاسخ فوری شاید این باشد که پژوهش علمی این حوزه بیشتر به پی‌آمدهای مساله معطوف شده و از علت‌های تعارض تا حدی غفلت کرده است. با اینحال تحلیل‌ها با چشم انداز امنیتی معمولاً با پی‌آمدها و رخداد‌های پایانی مساله به سنج و واکاوی پرداخته‌اند. از این چشم انداز فرقه‌گرایی معمولاً مورد توجه نخست پژوهش‌گران بوده و کمتر ریشه‌های مؤثر تعارض از جمله اقتصاد سیاسی به فحص گذاشته شده است. با اینحال پرداختن صرف به پی‌آمدها به نقض غرض موضوع دامن زده و سلاقی جامعه علمی متخصصان روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای در برخورد با چنین پدیده‌ای گویای واگشت‌های معرفتی و نقص روش‌شناسی بوده است. هستی‌شناسی جدال را بایستی در فهم رقابت برای تملک اشیاء نایاب نظام بین‌الملل (قدرت، اقتصاد و بقاء) مفروض داشت. طبق نظریه نو واقع‌گرایی خواست در اختیار داشتن منابع قدرت به گسترش تضاد میان دولت‌ها خواهد انجامید. اگر منابع قدرت از چشم انداز اقتصاد سیاسی نگریسته گردد؛ بنیادهای جدال ناشی از خواست تسلط بر منابع پیرامونی و حاشیه‌ای نظام بین‌الملل در مناطق هفت

گانه بر محقق پدیدار خواهد گشت. بدین وجه ساختارگرائی نو واقعگرا چیزی را تأیید خواهد کرد که اقتصاد سیاسی به طریقی دیگر بیان آن را توسعه بخشیده است. این اهم نبایست از نظر دور داشت که سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل در تاریخ تکاملی خود تغییرات ژرفی را تجربه کرده است. تغییر نظام طلا-پوند-استرلینگ به پایه دلار پس از جنگ جهانی دوم و به هنگام کنفرانس برتن وودز، چرخه سیصد ساله مالی را و بالتبع روابط قدرت را به کلی دگرگون ساخت. از این پس سرمایه‌داری با انحصار تکنولوژی و عوامل تولید فرامدرن به رشد تصاعدی با ابعاد جهانی دست یافت و چشم انداز ساختار قدرت را در نظام بین‌الملل عوض کرد. بدین سان چرخه‌های منازعه تغییر محسوسی یافت. البته این رویداد توامان با جابجائی ثقل قدرت از پوند (انگلستان) به دلار (آمریکا) شد که ژرفای ساختاری نظام بین‌الملل و هژمونی اقتصادی آن را تحول بخشید. این تغییر چشم انداز ساخت قدرت و اقتصاد سیاسی در رشد آنچه که امروزه ما تحت عنوان نظام نومرکانتلیستی دولتی معاصر مؤثر گشت. موقعیت و رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل به شکل بخشی آنچه که امروزه ما به عنوان واقعیت جهانی قدرت و اقتصاد ترسیم می‌گردد؛ مؤثر بود. نظام‌های مالی و ترتیباتی تاریخی آن به مانند تصمیمات کنفرانس برتن وودز با چشم انداز جدید و ساختار نو پدیدار گشت. سرمایه‌داری انحصاری، سلطه جهانی و ساخت متمرکز قدرت در نظام بین‌الملل که بر آمده از تنازعات تاریخی بود؛ خود را به منصف ظهور رساند. چراکه جدال‌های درونی نظام بین‌الملل از تعارض‌های انحصاری عوامل تولید فرامدرن، جابجائی عظیم سرمایه‌های مالی و خواست تأمین امنیت مبادله در سطح جهان ناشی شد. وقایع روابط دولت‌ها قاعدتاً بی‌تأثیر از این تغییرات عظیم نبود. این وقایع و منازعه‌ها روابط میان دولت‌ها را بکل تحت تأثیر قرار داد. امروزه در مناسبات روابط قدرت کاملاً قابل مشاهده است. رابطه ایران-عربستان هم خارج از این تقارن نیست. البته این مهم از نظر نبایست دور داشت؛ خط بسیاری از تحلیل‌ها این بوده که ایران-عربستان از دریچه مذهبی-فرقه‌ای، در حال رقابت هستند. چنین ادبیاتی به جدال‌های امنیتی میان دو دولت از بستر نشانگان

۱ مناطق هفت گانه نظام بین‌الملل شامل خاور دور جنوب شرق آسیا، خاورمیانه، اوراسیا، آمریکای لاتین، اروپا، آفریقای جنوبی و مرکزی

هویتی-زبانی بعنوان علت العلل نگریسته شده است. البته این استدلال اگر بی‌توجه به تقدم علت و معلول‌ها ارزیابی شود؛ قطعاً مغالطه منطقی را ایجاد خواهد کرد. معکوس کردن واقعیت، جایگشت نامعقول علت و معلول، عدم دقت در ابعاد تاریخی مساله، باب فهم جدال ایران-عربستان را با مانع پیچیده‌ای نقض روش شناسانه مواجه خواهد ساخت. بدین وجه این تحقیقات رقابت ایران-عربستان را از باب منازعه در اشکال فرقه گرائی و بررسی وضعیت نیروهای شبه نظامی، حمایت از تروریسم، و غیره به پیش برده‌اند که بطور خلاصه ایدئولوژی و فرقه‌گرایی نهایتاً به عنوان علت اصلی جدال ایران-عربستان تأیید شد.

صرف اجماع بر مسائل هویتی این خطر را در پی خواهد داشت که هر زاویه دید متفاوتی عمده‌اً به کناری نهاده شود و واقعیت قربانی وارونگی معرفتی گردد. برآورد اشتباه در تفسیر و موقعیت یابی علت-معلول خطری کم برای چنین پژوهش‌های نیست. بخش اعظم تحلیل‌ها روی مسائل ایدئولوژیکی میان ایران-عربستان به عنوان دو قدرت منطقه ای انگشت گذاشته‌اند. نگارنده معتقد است؛ فرقه گرائی نه یک علت، بلکه پی‌آمدی ناشی از منازعه‌های ساخت قدرت و اقتصاد سیاسی بین‌الملل بایست در نظر گرفت. تلاش برای تغییر چشم‌انداز و بکارگیری اقتصاد سیاسی بعنوان روشی پویا برای بیان و فهم جدید مساله ایران-عربستان وافی به مقصود است. بدین جهت دغدغه نگارش این مجال با این فرضیه نظم منطقی خود را یافت که فرایندهای منازعه در اقتصاد سیاسی بین‌الملل در دوران نومرکانتلیسم دولتی و تکنیکال انحصاری تولید فرامردن در همپوشانی با منافع دولت‌های قدرتمند نظام بین‌الملل به افزایش شکاف میان دولت‌ها در سطوح جهانی و بالتبع ایران-عربستان دامن خواهد زد.

چراکه منافع آمریکای هژمون همپوشان با سرمایه‌داری مالیه بین‌الملل، تسلیحاتی، نفت، فناوری، تجارت عظیم مجازی و غیره... باعث شده تا تعارض میان ایالات متحده و قدرت‌های منطقه‌ای چون ایران توسعه یابد. متعاقب این رویداد هژمون قدرت برای حفظ سیستم و منافع آن کوشش به خرج داده تا از نسج یافتن قدرتی نو ظهور در خاورمیانه همچون ایران ممانعت بعمل آورد. این کوشش به گسترش گسل ساختاری دامن زده و در نتیجه میان قدرت نو ظهور (ایران) و بازیگر درجه دوم عربستان سعودی

در شکل نیابتی- فرقه‌ای پدیدار گشت. مساله‌ای که دغدغه بود؛ این بود که آیا فروکاستن جدال ایران-عربستان به یک مساله هویتی فرقه‌ای تا چه حد قابل اعتنا است؟ بدین سان به زعم نگارنده بدلیل تک بعدی دیدن و تاکید صرف بر روش تحلیل هویت، مساله ایران-عربستان با ابهام‌های پیچیده‌ای روبرو شده است که امکان نظریه‌سازی و آینده پژوهی دقیق را از آن سلب نموده است. این اهم البته مشکل بسیاری از پژوهش‌های است که از منظر صرف هویتی-فرقه‌گرایی روابط ایران-عربستان تحلیل کرده و از بررسی ساختارهای پیچیده و متعارض‌های غفلت کرده‌اند؛ است. تحلیل‌ها معمولاً یک طرفه و بدون در نظر داشتن کوران‌های تاریخی دو کشور صورت پذیرفته است. همچنین به مسائلی اقتصادی و رابطه آن با قدرت نقب زده‌اند و سازه‌کار روش شناسی دقیق را برای درک استلزامات منازعه بکار نبرده اند. با این همه، نظرات مختلفی بر رقابت‌های درون منطقه‌ای انگشت گذاشت. بعضی هم بر تضادهای فرهنگی بین اعراب-ایرانی‌ها تاکید داشت و مشکل را در بنیادهای نژاد شناختی و رقابت متأثر از آن جستجو کرد. نظراتی هم بر مساله رقابت بر سر رهبری جهان اسلام به تصویر کشید؛ اسدی یکی از آن‌ها بود. (اسدی، ۱۳۸۸: ۶۸-۱۲۱)

۱. چارچوب تحلیلی

آریل جانر در مقاله تحلیلی پیرامون نقش ایدئولوژی فرقه ای، تضاد درون اوپکی، هویت خواهی اسلامی میان ایران-عربستان به تفضیل بحث کرده است. جانر تعارض ایران-عربستان را ناشی از گسل ساختار قدرت و رقابت اقتصادی درون منطقه‌ای دانسته است. او معتقد بود دو دولت به شکل گریز ناپذیری به دلیل ابعاد خیالی و آرمان پردازانه روایت هویت خواهی اسلامی با یکدیگر دچار تنش خواهند شد. هرچند که او معتقد بود؛ اساساً این رقابت ناشی از تضادهای درون اوپکی و منافع ناشی از آن است که رخ می‌دهد. او فرایند رقابت درون اوپکی شامل سهمیه بندی، قیمت گذاری، در اختیارگیری بازار و جذب سرمایه‌های بین المللی برای رشد تولید نفت را منشاء اصلی اختلاف دانسته که بازتاب آن در رونمای فرقه‌ای- شیعه و سنی بازتاب یافته است. همچنین جانر با بهره‌گیری از روش تاریخی، همزیستی و تعارض‌های ایران-عربستان در مقاطع

مختلف را به ارزیابی و محک سپرد. جانر مدعی است؛ ایران-عربستان در دوران محمد رضا شاه پهلوی دوم بدلیل هم پیمانی با آمریکا، اتحاد پادشاهی‌ها در برابر نیروهای انقلابی، همسو بودن منافع در اوپک و تقابل با چپ‌های کمونیست‌ها رابطه‌ای مستحکم با یکدیگر برقرار کرده بودند. اما با وقوع انقلاب اسلامی در ایران بدلیل روی کار آمدن چپ‌ها، انقلابیون و آنارشیست‌های ضد پادشاهی روابط دو سوی رو به وخامت گذاشت. البته جانر دلایل اصلی افتراق و واگرایی میان دو کشور را پس از وقوع انقلاب ایران نه صرفاً ایدئولوژی متضاد دو سوی؛ بلکه رقابت برای رهبری اوپک می‌داند. بدین وجه، به زعم او تنش فرقه‌ای شیعه و سنی به پیچیده ساختن امور و تشدید آن دامن زد. او اذعان داشت؛ انقلاب اسلامی ایران باعث پیچیده شدن معادلات امنیتی نه تنها عربستان بلکه فراتر از آن دیگر کشورهای خاورمیانه گشته است.

تحولی که به زعم او نقش مداخله جویانه ایران در کشورهای عربی را موجب شده و هویت خواهی توده‌های سنی مسلمان برای بازگشت به اسطوره خلافت اسلامی دامن زده است. همچنین جانر این نظر را تقویت کرد که حذف یکی از اضلاع مثلث توازن بخش^۱ در خاورمیانه، عراق، در حمله آمریکا در ۲۰۰۳ (م) شدت بیشتری به تعارض‌های فرقه‌ای میان ایران-عربستان بخشید. بدین وجه به زعم او حمله به عراق به حس هویت خواهی توده‌های سنی مسلمان دامن زد و بستری برای تروریسم بین‌الملل ایجاد کرد. جانر با اذعان به اینکه، مسلمانان حمله به عراق را نوعی تهاجم به هویت خواهی سنی خود می‌پنداشتند از واکنش گروه‌های اسلام‌گرا در برابر نیروهای آمریکائی‌ها در اشکال خشونت خیابانی و جاده‌ای در عراق پرده برداشت. (Jahner, 2012: 20-25)

آنه فتیگ هم شالوده تضاد میان دو دولت را در اقتصاد سیاسی و رقابت منطقه‌ای برآمده از آن ترسیم کرد. از منظر او مقطع تاریخی انقلاب ۱۹۷۹ (م) ایران، باعث تغییر چرخه اقتصاد سیاسی و شروع منازعات منطقه‌ای بوده است. او معتقد است که سر منشاء جدال ایران-عربستان سعودی در رقابت برای جذب تکنولوژی نو با هدف برداشت حداکثری از حوزه‌های نفتی مشترک بوده است. به زعم فتیگ جدال ایدئولوژی‌های ایران-عربستان سعودی نوعاً بازنمایی رقابت و تعارض برآمده از اقتصاد سیاسی و رشد

۱ مثلث توازن ایران عراق عربستان

فروش و تولید نفت بوده است. فتیگ معتقد است؛ عربستان پس از انقلاب ۱۹۷۹، از تنش میان ایران و ایالات متحده برای توسعه میدین نفتی و جذب تکنولوژی‌های پیش ران تولید بهره برده است. مواردی چون کاهش اعتماد جهانی و تحریم بانکی، عدم جذب تکنولوژی، اختلال در نقل انتقال کالا باعث شده تمایل سرمایه مالیه بین الملل به اقتصاد ایران و حوزه‌های نفتی آن کاهش یابد. او با بیان اینکه جنگ ۸ ساله، وضعیت امنیتی سکوه‌های نفتی ایران در هاله‌ای از ابهام قرار داده است؛ چراکه عربستان با دامن زدن به جنگ‌های نیابتی و کمک‌های بلاعوض خود به عراق در جنگ با ایران تلاش می‌کرد؛ تا از حوزه‌های مشترک بیشترین بهره برداری را داشته باشد. فتیگ جدال ایران-عربستان را به دو بخش تاریخی تقسیم نمود.

او به تشریح دو دوره محمدرضا شاه پهلوی دوم و جمهوری اسلامی پرداخت. او چنین بیان داشت که بین سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۷۹ (م) داشتن هدف‌های مشترک اقتصادی، مبارزه با رادیکال‌های سوسیالیست، حمایت از جریان آزاد صادرات نفت و گاز باعث شده؛ رابطه میان دو دولت تا ۱۹۷۰ (م) پایدار و با ثبات باشد. او بر این انگاره بود که ساخت حاکمیتی، نیازها و پیچیدگی روابط خارجی مشابه دو دولت تا آن دوره باعث شده بود؛ تا روابط دو کشور نزدیکی بیشتری را باهم تجربه نمایند.

او آغاز رقابت هویتی-فرقه ای میان ایران-عربستان را به دوران تاریخی پس از انقلاب ایران و به زعم او نسج یافتن خلافت شیعی دانست. فتیگ ابعاد اختلاف را در سه بخش، علت العلل بحران را شرح و تفضیل داد. نخست شرایط سیاسی-فرقه‌ای متفاوت دو کشور نسبت به هم، دوم سرخوردگی عربستان از حمایت متحد امنیتی خود ایالات متحده در بزنگاه‌های بحران و سوم منازعات فراگیر و درونی کشورهای عربی از سوریه تا یمن که به تعارض میان دو بازیگر منطقه ای ابعاد گسترده‌ای داده است. فتیگ معتقد بود؛ ایالات متحده به طور ناخواسته با حذف صدام (در جنگ دوم خلیج فارس) به افزایش نقش منطقه ای ایران یاری رسانده است. حذف صدام و دموکراسی هر نفر یک رأی در عراق باعث شد؛ قدرت از اهل سنت به شیعیان منتقل گردد. همچنین اشغال عراق توسط ایالات متحده باعث حذف یکی از اضلاع توازن قدرت در خاورمیانه

گشت، که از نتایج آن تضعیف قدرت سنی‌ها و هویت پان عربیستی در منطقه بوده است که به جدال ایران-عربستان دامنه‌ای وسیع‌تر بخشید. (Schwantiz, 2008: 181-182)

۲. موازنه نیابتی

گری سیک بر این سیاق معتقد است؛ ایران در روابط خارجی خود با بازنمایی بخشیدن به مفهوم وحدت در جهان اسلام بدنبال چیره ساختن فرقه‌گرایی مدل شیعه در خاورمیانه و شمال آفریقا بود. به زعم او درگیری فرقه‌گرایانه و جبهه بندی تقابلی با عربستان و متحدانش در بلند مدت به کاهش توان ایران خواهد انجامید. او خواست ایران برای داشتن برنامه هسته‌ای نوعی تلاش برای توازن بخشیدن به قدرت خود در برابر توان اقتصادی عربستان می‌دانست. دیدگاهی که به مانند واقع‌گرایان بیشتر بر مقوله موازنه نیروها استوار بود. سیک معتقد بود؛ قدرت رو به افزایش ایران به طریقی در منطقه بایست به توازن برسد؛ که به زعم او از طریق قدرت اقتصادی عربستان و تاثیرگذاری آن صورت می‌گرفت. سیک با بر شمردن سخنان عبدالله بشار^۱ دبیرکل وقت همکاری‌های منطقه‌ای عربی در شکل‌گیری شورای همکاری‌های خلیج فارس که آن را نمادی از ایستادگی در برابر قدرت ایران توصیف می‌کرد؛ نقبی برای تأیید بحث خود زد. (Jahner, 2012: 46-50)

دیوید لانگ هم بر مساله تضاد زبانی، ایدئولوژیکی و مذهبی انگشت گذاشت. او تعارض ایران-عربستان را ناشی از زبان و مذهب دانست و با بیان اینکه انقلاب ۱۹۷۹ (م) در دامن زدن به تنش‌های هویتی میان توده‌های مسلمان نقش اساسی را ایفا می‌کرد؛ معتقد بود، نوستالژی‌ای بازگشت به صدر اسلام ناشی از همین هویت خواهی توده‌های مسلمان که به زعم او جنبش‌های چون داعش، القاعده، جبهه النصره، احرار الشام و غیره... پدید آورده؛ ناشی می‌گردد. از منظر او دامن زدن به هویت خواهی توده‌های مسلمان، پس از انقلاب ایران، باعث نارضایتی عربستان از نفوذ اسلام‌گرایان شیعه شده است. بدین وجه به زعم لانگ دولت عربستان در منطقه با کمک‌های مالی به گروه‌های شبه نظامی سنی و مداخله در فرایند داخلی عراق و سوریه قصد توازن فرقه‌ای را داشته است. (Jahner, 2012: 40-44)

1 Abdullah Bashara

برزگر هم تعارض ایران-عربستان را ناشی از رقابت برای در اختیارگیری رهبری جهان اسلام تفسیر کرد. او فرقه‌گرایی در خاورمیانه را نمودی از خواست سلطه و قدرت بر توده‌های مسلمان از دو سوی دانست. او به چرخه‌های تعارض اشاره کرد و نبردهای نیابتی میان شبه نظامیان اسلام‌گرای شیعه و سنی را ناشی از همین تضادهای فرقه‌گرایانه مفروض کرد. او تلاش برای بازیگر حاکم و نخست منطقه شدن را هدف دو طرف دانست، که ناشی از شکاف‌های فرقه‌گرایانه ارزیابی کرد. فرقه‌گرائی و شکاف شیعه سنی از منظر برزگر به مثابه علت العلل جدال بود. (برزگر، ۱۳۸۲:۲۲۹-۱۹۵)

ویژه‌ای هم، خلاء حضور صدام حسین در خاورمیانه را در جدال‌های آتی ایران-عربستان بی تأثیر ندانست. او معتقد بود؛ سیاست امنیتی ایالات متحده در جنگ‌های موسوم به خلیج فارس ۱۹۹۱، ۲۰۰۳ م نادیده گرفتن نقش منطقه‌ای عربستان بوده است. او در اثبات آن کوشید؛ توضیح دهد که جنگ سرد ایدیولوژیک میان ایران-عربستان ناشی از سیاست امنیتی آمریکا در منطقه خاورمیانه بوده است. خلاء ناشی از حذف قدرت عراق با آغاز جنگ ۲۰۰۳ (م) خلیج فارس باعث عدم توازن نیروها در خاورمیانه شد. بی‌اهمیت شدن تحولات خاورمیانه بالتبع عربستان برای آمریکایی‌ها پس جنگ سرد و فروپاشی شوروی به افزایش نقش منطقه‌ای ایران علیرغم لفاظی‌های کلامی ایالات متحده انجامید. فرقه‌گرایی از منظر ویژه در هم تنیده با مساله انگیزه و آرزوی بازیگر بزرگ شدن درهم تنیده بود. به زعم ویژه بهره‌گیری از فرقه‌گرایی توده‌های سنی بمتابه ابزار در سیاست خارجی عربستان کاربردی ویژه ای داشت؛ هرچند که به زعم او نقش انقلاب ایران در بیدار کردن هویت خواهی اسلامی انکار ناپذیر بود.

از نظر او توده‌های سنی به دنبال احیاء خلافت و نوستالژی‌ای بازگشت به دوران گذشته اسلامی هستند. بدین جهت معتقد بود؛ توده‌های سنی بر خلاف شیعیان بسادگی توسط عوامل هویتی و قومیتی (عربی) تحت تأثیر قرار گرفته و جذب گروه‌های تندور اسلام‌گرا شده‌اند. او حملات انتحاری را نوعی نشانه و آرزوی برای داشتن دولت اسلامی توسط تندورهای سنی که به زعم آن‌ها خود را محق به خلافت می‌دانستند؛ بود. پیش بینی او این بود که بحران هویتی در خاورمیانه و کشورهای عربی خود را گسترش داده

و نمود آن رشد تروریسم بین‌الملل خواهد بود. ویهه با بیان اینکه، سیاست امنیتی گسترش قدرت سنی‌ها در عراق و سوریه که از ۲۰۰۶ (م) با هدایت عربستان آغاز شده به مناقشه فرقه‌گرایانه بزرگی دامن زده که تبعات آن قاعدتاً فراتر از استلزامات منطقه‌ای خواهد بود و تأثیرات فراگیری بر شکل‌گیری تروریسم بین‌الملل ایفا خواهد ساخت. او البته این مناقشه هویتی را در خاورمیانه را سمبولیک فرض می‌کرد؛ چراکه فرقه‌گرایی را ناشی از خلاهای ساختاری بر آمده از فروپاشی شوروی می‌دانست. او با این بیان که سیاست هژمونی آمریکا در قبال خاورمیانه را به طرز شگفت‌انگیزی مبهم دانست؛ معتقد بود؛ ایالات متحده پس از فروپاشی شوروی توجه اش به شرق آسیا و موازنه قدرت با دولت‌های چون چین و کره شمالی معطوف شده است و کمتر به عربستان و منافع کشورهای عربی واقعی نهاده است.

به زعم او سیاست امنیتی آمریکا در قبال ایران تاکنون در منطقه خاورمیانه را درهم و برهم بوده که نتیجه آن تشدید رقابت میان ایران-عربستان بوده است. او معتقد است که عدم توجه آمریکا به منافع حیاتی عربستان باعث شده جدال‌های فرقه‌گرایانه به مقتضای خودگسترش یابد. چرا که این دولت با ناامید شدن از آمریکا، برای تأمین منافع خود از ابزار هویت خواهی مسلمانان تندرو برای موازنه قدرت با ایران استفاده کرده است.

او همچنین به مساله عدم یکپارچگی منافع میان دولت‌های شورای همکاری خلیج فارس، عمان، امارات، عربستان و قطر در قبال ایران اشاره داشته که واگرایی بیشتر میان اعضای آن را دامن زده است. به زعم ویهه بزرگ‌نمایی کردن از برنامه هسته‌ای ایران و تهدید بالقوه ساختن از آن یکی از سیاست‌های عربستان برای ایجاد اتحاد در شورای همکاری خلیج فارس بوده است. موضوعاتی چون پیش کشیدن جزایر سه گانه، مساله هسته‌ای ایران، حزب اله لبنان، بحران سوریه، یمن و غیره... یکی از ترفندهای عربستان برای توسعه همکاری‌های امنیتی در شورای خلیج فارس و ایجاد تقابل با ایران بوده است. (Wehery, et al, 2009:11-101)

کاراسیک^۱، نادر^۲ و همچنین گز^۱ با اجماع بر این نظر که ایران با توسعه نیروهای شبه نظامی شیعه در عراق، سوریه و لبنان به دنبال ایجاد فضای تقابلی در معادله صلح

1 Theodre Karasik

2 Alireza Nader

اعراب- اسرائیل است، آن را کوششی در راستای تضعیف بیش از پیش نقش منطقه‌ای عربستان و ناکارآمد جلودادن استلزامات امنیتی شورای همکاری خلیج فارس دانسته است. آن‌ها با بیان اینکه سیاست امنیتی آمریکا در خاورمیانه و حمایت از عربستان واقعی نبوده؛ بر نقش بازی زبانی و لفاظی سیاست خارجی آمریکا در قبال عربستان تاکید داشته است. به زعم او حاکمان عربستان بارها سرخوردگی خود را از دولت آمریکا از جمله در دوران اوباما به طرق مختلف ابراز کرده‌اند گز معتقد بود؛ حمایت‌های دولت سعودی از شورشیان عراقی، شورای بیداری عراقی^۱ و پسران عراق^۲، ناشی از همین عدم توجه آمریکا و سیاست خارجی مشوش آن در خاورمیانه بوده است.

به زعم کاراسیک عربستان برای پرکردن خلاء عدم حمایت آمریکا از خود به تجهیز گروه‌های شبه نظامی سنی در عراق سوریه چون داعش دست یازیده است. کاراسیک معتقد بود؛ ایران ترس‌های زیادی نسبت به تهیج عرب‌های خوزستان و بلوچ‌های استان‌های شرقی خود از ناحیه عربستان دارد. چرا که معتقد است؛ مداخله عربستان باعث دامن زدن به شکاف‌های امنیتی آن کشور خواهد شد. به زعم کاراسیک، سیاست آمریکا در حمله به عراق انسجام لازم را نداشته و بسیاری از نتایج آن ناخواسته به نفع ایران تمام شده است. (Wehery, et al, 2009: 93-104)

علیرضا ازغندی و آقا علیخانی بر اساس تحلیل تضاد ژئوپولیتیکی تعارضات ایران-عربستان را تحلیل کرده‌اند. به زعم آن‌ها، مساله ژئوپولیتیکی لبنان، عراق، بحرین بعلاوه تضادهای ایدئولوژیکی دو سوی، در کنار تعارض‌های ساختاری، سرمنشاء تعارضات ایران-عربستان بوده است. آن‌ها تاکیدشان این است که دستگاه دیپلماسی دو طرف تلاش‌های برای تنش زدائی در برهه‌های مختلف از جمله در بعضی از بحران‌های خاورمیانه داشته‌اند؛ اما نهایتاً دو طرف نتوانستند یک طرح خلاقانه برای حل اختلاف در دستور کار روابط خارجی خود قرار دهند. تاکید ازغندی و آقا علیخانی این است که تلاش‌های سیاسی زیادی برای نزدیکی شده؛ اما اختلافاتی از جمله تشکیل هیات دولت در لبنان، جناح‌های متخاصم چهارده مارس و هشت مارس، دولت فؤاد سینیوره، ترور

1 Jeremy Ghez
2Sunni-based Awakening
3 Son of Iraq

رفیق حریری، سعد حریری، نحوه شکل‌گیری قدرت در عراق پس از جنگ دوم خلیج فارس و حاکمیت داخلی بحرین عمده اختلافات را شکل داده است. با اینکه ازغندی و آقاعلیخانی ساختارهای متعارض و ژئوپولیتیکی مذاقه کرده‌اند، اما کمتر به رهیافت‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل و زاویه دید آن نظر داشته‌اند. چراکه اختلافات ژئوپولیتیکی می‌تواند بخشی از دلایل مقوم بخش واگرایی‌های امنیتی میان دو کشور باشد؛ اما آن را بایست ناشی از پدیده‌ای پیچیده‌تری که از درون ساختارهای قدرت و اقتصاد سیاسی برآمده از آن بایست نظر داشت. (ازغندی، آقاعلیخانی، ۲۴۳: ۱۳۹۲-۲۲۵)

۳. متدولوژی بحث

۳-۱. اقتصاد سیاسی

یکی از شاخه‌های اقتصادی سیاسی واقع‌گرایی است؛ که عمدتاً توسط نظریه پردازانی چون گیلپین^۱، هانس مورگنتا^۲، هدلی بول^۳، کنت والتز^۴، مارتین وایت^۵ و غیره... توسعه یافته است. لب کلام اقتصاد سیاسی واقع‌گرا این است که اقتصاد به مثابه ابزاری برای افزایش توان قدرت دولت بکار خواهد رفت. واقع‌گرایان اعتقاد دارند؛ در اختیار داشتن و انحصار منابع به افزایش قدرت خواهد انجامید این مهم در تئوری نظریه پردازانی چون مورگنتا، ادوارد کار، رابرت جی آرت، رابرت جرویس، کنت والتز و غیره... بخوبی انسجام یافت. چراکه پرداخت هزینه‌های توسعه طلبی از مسیر اقتصاد سیاسی و شیوه‌های اتباشت قدرت می‌گذشت و آن مکانیسمی جز مرکانتلیسم دولتی نبود. (Gilpin, 2001: 15-22)

۳-۲. مرکانتلیسم

اقتصاد مرکانتلیستی همزمان با دولت‌های اروپایی قرون ۱۸ و ۱۹ (م) به منصفه ظهور رسید. سیاست مرکانتلیستی دولت‌های اروپایی از فهم واقع‌گرایانه قدرت نشأت می‌گرفت. دولت‌ها برای افزایش قدرت از ابزار اقتصادی برای افزایش مازاد تجاری و کاهش تراز پرداخت‌های خود بهره می‌جستند. مرکانتلیسم دولتی با سیاست جایگزینی

1 Robert Gilpin

2 Hans Joachim Morgenthau

3 Hedley Bulh

4 Kenneth Waltz

5 Martin Weight

واردات، افزایش تعرفه کالاهای وارداتی، جنگ‌های تجاری، تقویت ارزش پول ملی، تبدیل منابع ارزی به طلا، محدود ساختن رقبا و غیره... تلاش می‌کرد به قدرت خود بیافزاید. یک مساله گوشزد می‌شد و آن افزایش توان توسعه طلبی از طریق سازه کار اقتصادی بود. سیاست امپریالیستی کشورهای اروپایی در سراسر قرن ۱۹ و اوایل ۲۰ (م) در مقولاتی چون استعمار کشورهای پیرامونی^۱، تقویت نیروی‌های نظامی و مستعمره سازی عیان واقعی از مرکانتلیسم دولتی بود. (بالام، وست، ۱۳۸۶: ۱۵۳-۱۲۴)

نو مرکانتلیسم هم که معادل تعریف نو واقع‌گرایی از قدرت است به افزایش توان دولت از منظر اقتصاد سیاسی بین‌الملل نظر می‌افکند. نو مرکانتلیست‌ها با تاکید بر دادن یارانه به تولیدات داخلی، اعمال استاندارد بر کالای وارداتی رقبا، سیاست جایگزینی واردات، خارج شدن از توافقات جهانی به شکل یکجانبه و غیره... تلاش می‌کردند بازار را در جهت منافع خود و بالتبع قدرت دولت بکاربرند. نو مرکانتلیسم دولتی با افزایش نرخ تعرفه و افزایش مالیات، کوشش می‌کرد؛ هزینه‌های توسعه طلبی نظامی خود را تأمین نمایند. همچنین تقویت بخش‌گرایی در برابر جهان‌گرایی و محدود ساختن تجارت و اختلال در فرایند نظام مالیه بین‌الملل به افزایش هزینه رقبا دامن زده و دست دولت نو مرکانتلیست را برای توسعه طلبی و تحکیم ژئوپولیتیکی باز می‌کرد. از این منظر بخش‌گرایی بمتابه نوعی ابزار که در برابر تجارت آزاد و منصفانه و جهانی شدن بود؛ نمایان گشت. چراکه اعمال استانداردهای بخشی بر کالاهای وارداتی باعث افزایش هزینه رقبا در دیگر کشورها شده و ورود به بازار را برای رقیب دشوار می‌ساخت. سیاستی که به نظر می‌رسد ترامپ بجد بدنالش است. (فریدن، لیک، ۱۳۸۱: ۱۸۱-۱۷۸)

پی آمد سیاست واقع‌گرایانه قدرت عدم همگرایی و گسترش واگرایی میان دولت بود؛ که از نتایج زیاده خواهی‌های اقتصادی نشأت می‌یافت. با اینکه گیلپین معتقد بود؛ راه میانه ای برای حل معضل رفتار رقابت جوینانه دولت‌ها وجود دارد که به زعم او در تئوری ثبات هژمونیک^۲ و مکانیسم آن واقع است؛ وجود دارد. در تئوری ایده آل پردازانه گیلپین دولت هژمون وظیفه راهبری اقتصاد و امنیت جهان را توامان به عهده خواهد داشت. بدین شکل که دولت هژمون با تقبل هزینه اقتصاد جهانی، امنیت مبادله کالا را با

1 Peripheral countries

2 Hegemonic stability theory

تعرفه مشخصی ساماندهی خواهد کرد. در این فرایند حمایت از یک پول جهانی، ایجاد نهادهای بین‌المللی چون سازمان تجارت جهانی^۱ و بالتبع امنیت مبادله‌ای در عرصه بین‌الملل را به عهده قدرت هژمون طبق این تئوری گذاشته شده است. رابرت گیلپین با بهره‌گیری از نظریات کوهن و چارلز کیندل برگ کوشید؛ تا اقتصاد سیاسی نظام بین‌الملل را از چالش انحصار رها نماید و راه حلی برای معضل تعارض دولت‌ها یابد. به زعم او ثبات هژمونیک به شرایطی در عرصه نظام بین‌الملل اطلاق می‌شود؛ که یک کشور دارای تفوق در زمینه‌های مختلف با ایجاد قواعد و رژیم‌های قدرتمند بین‌المللی، ثبات و تعادل سیستم را حفظ کرده و سایر دولت‌ها را وادار خواهد کرد تا قواعد آمره حقوق بین‌الملل را در مبادلات رعایت نمایند. بنابراین، ایجاد نظم و قواعد هنجاری نظام بین‌الملل بر عهده قدرت هژمون خواهد بود؛ به زعم گیلپین این بازیگر ثبات سیستم را به عهده خواهد داشت.

هژمون با داشتن مزیت فناوری نسبت به سایرین ضمن آنکه به دنبال بازارهای جدید صادراتی است؛ خواهان نوعی نظام تجاری کنترل شده در سطح جهان است؛ تا منافع سرمایه داری بین‌المللی و انحصار تکنیکال تولید را حفظ نماید. این اصل که منافع هژمون در تطابق با سرمایه بین‌المللی و شرکت‌های چند ملیتی چندان در نظریه گیلپین اشاره نشده، از نوعی ایده آل پردازی این تئوری نشأت می‌یابد. چراکه اساساً این نقد به گیلپین وارد است که هژمون به عنوان یک قدرت سیادت‌مند بی طرف ماجرا نیست و همگام با سرمایه بین‌المللی و شرکت‌های چند ملیتی داری منافع همپوشان برای حاکم شدن و ایجاد سلطه بر اقتصاد جهان هستند. (Gilpin, 2001: 93-102)

رژیم و قواعد بین‌المللی به ویژه در مناسبات اقتصاد سیاسی بین‌الملل به قدرت هژمونی که حافظ آن است؛ بستگی دارد. بدین وجه هژمون با ایجاد مقررات و بهره‌گیری از توانایی نظارت به حفظ امنیت و داد ستد جهانی اقدام می‌نماید. بهره‌گیری از قدرت مستلزم آن است که هژمونی ایالات متحده آمریکا از اقدامات مثبت برای ایجاد ساختاری از انگیزه‌ها از لحاظ مزایا تا پائین‌ترین سطح سلسله مراتب قدرت استفاده

1 World Trade Organization

کرده و بدین ترتیب اعضا یا دولت‌ها را در نظام نگاه دارد. به اعتقاد رابرت جکسون و گئورگ سورنسون برای به وجود آوردن و توسعه کامل بازار جهانی و اقتصاد لیبرالی نیاز به بازیگر حاکم نظامی و اقتصادی می‌باشد؛ چراکه در نبود چنین قدرتی قواعد لیبرالی اجراء نخواهند شد. از نظر آنان دولت هژمون که مرهون تفکرات مرکانتلیستی در مورد بازار است؛ عهده دار اقتصاد جهانی خواهد بود. با اینحال نظریه ثابت هژمونیک، نو مرکانتلیسم خالص نیست و یک عامل لیبرالی نیز در آن مداخله دارد؛ یعنی قدرت حاکم از روابط اقتصاد بین‌الملل صرفاً برای خود بهره نمی‌برد؛ بلکه بازار آزاد جهانی را بر مبنای داد و ستد شکل داده تا نه تنها به نفع هژمون بلکه به نفع شرکت‌ها و سرمایه داری چند ملیتی بیانجامد. (ساعی، پیلتن، ۱۳۹۰: ۹۵-۹۳)

۳-۳. عامل لیبرالی نو مرکانتلیسم

عامل لیبرالی نو مرکانتلیسم در مدل نئوکلاسیک مبتنی بر اقتصاد بازار رقابتی که در آن افراد در پی حداکثرسازی نفع شخصی هستند؛ عمل می‌کند. پی آمد فایده‌گرایی این است که شرکت‌های چند ملیتی هم تا سر حد امکان به بیشینه سازی سود مشغول خواهند شد. این بیشینه سازی منافع علاوه بر برداشت فزون از حد از منابع پیرامون مناطق حاشیه‌ای اقتصاد جهانی دارای یک الزام امنیتی هم هست که اشاره به حفظ منافع بازار و انحصار تکنیکال تولید فرامردن سرمایه داری بین الملل است. بطور مثال فروش سلاح با قیمت‌های گران توأم با خرید منابع اولیه ارزان از الزام انحصار تکنولوژی تولید توأم با انباشت سرمایه حکایت دارد. بدین‌سان ایالات متحده بعنوان هژمون حافظ سیستم برای کاهش هزینه‌های تأمین امنیت تلاش دارد؛ تا از ایجاد قدرت‌های نو ظهور در مناطق چون خاورمیانه جلوگیری نماید. از این منظر الزام عامل فایده‌گرایی در لیبرالیسم اقتصادی با سیاست قدرت در نو واقعگرایی پیوند یافته و نو مرکانتلیسم جهانی را متولد کرده است. بدین وجه در نو مرکانتلیسم جهانی بدلیل تعارض منافع دولت‌ها و سرمایه بازار خواه ناخواه گسل‌های امنیتی رخ خواهد داد. برای همین نیاز به حضور بازیگر قدرتمند بعنوان حافظ سیستم پا به عرصه می‌گذارد. این بازیگر بزرگ تا جایی که امکان داشته باشد؛ از نیرومند شدن قدرت‌های دیگر در مناطق هفت گانه نظام بین

الملل^۱ چون ایران جلوگیری خواهد کرد. این خود ناشی از خواست سلطه و انحصار در مبادلات بین‌المللی بوده است که توسط شرکت‌های چند ملیتی، سرمایه‌های بین‌المللی چون بانک‌های جهانی و دولت‌های قدرتمند هدایت می‌گردد. بدین وجه همکاری هژمون با بازار تولید تنگاتنگ بوده و نوعی منافع همپوشان را شکل می‌دهد. سازمان تجارت جهانی نقطه تلاقی منافع انحصارات بزرگ، ابر شرکت‌های چند ملیتی و سرمایه‌های انحصاری بین‌المللی خواهد بود. بدین سان دولت هژمون تلاش خواهد کرد؛ تا امنیت منافع انحصاری این بازار عظیم شامل مجموعه‌های نفتی، اسلحه‌سازی، فناوری-اینترنتی و غیره... را حفظ نماید. از این زاویه تعارض دولتی چون ایالات متحده و قدرتی چون ایران در خاورمیانه پدیدار می‌گردد. چراکه قدرت‌های منطقه‌ای معمولاً در برابر استلزامات هژمون و نظام مالی جهانی مقاومت می‌نمایند. البته این مساله از زاویه دیگر ساختاری بوده و به تضاد بنیادین میان هژمون و قدرت‌های منطقه‌ای هم بر می‌گردد. ایران و آمریکا هم خارج از این تقارن نبوده‌اند. بدین جهت مساله ایران-آمریکا صرفاً به دوران جمهوری اسلامی و پس از انقلاب بر نمی‌گردد؛ بلکه از دیر باز میان بازیگر هژمون و ایران تعارض وجود داشته است. اختلاف شاه با آمریکا در بحث افزایش قیمت نفت و رابطه متعارض ایران و هژمونی سابق انگلیس در سه قرن گذشته در موضوعاتی چون ملی شدن صنعت نفت، قرارداد ۱۹۰۷، مساله بحرین و غیره... موبد چنین تعارض‌های بوده است که به شکل ساختاری از پیش رویداده است.^۲ بدین سان مساله ایران-عربستان در اصل همان تعارض میان هژمون و ایران است که به شکل نیابتی فراخوان شده است. (قنبرلو، ۱۳۸۸: ۱۸۴)

۴-۳. نومرکانتلیسم

سیاست ایالات متحده آمریکا در دوران پسا استعماری و نو مرکانتلیسم دولتی مخصوصاً پس از برتن وودز در جهت حمایت از شرکت‌های بزرگی بوده که ظرفیت‌های عظیمی در سرمایه‌گذاری تولید دارند، قرار گرفته است. این شرکت‌ها عمدتاً آمریکائی بوده؛ اما حمایت شامل شرکت‌های چند ملیتی وابسته به کشورهای عضو ناتو هم شده است.

۱ آلمان، هند، روسیه، ایران، برزیل، چین، لیبی

۲ برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به ملی شدن صنعت نفت در ایران و سقوط دولت مصدق توسط آمریکا

هژمون در این معنا به مثابه حافظ منافع بخش خصوصی متروپل شهرهای سرمایه‌داری و مالیه بین‌الملل تفسیر می‌شود. حتی جنگ سرد به مثابه منازعات ایدئولوژیک در اساس بر آمده از تعارضات ناشی از سلطه بر منابع اقتصادی شناور نظام بین‌الملل بایست درک کرد. بدین وجه حمایت ابر قدرت‌ها از شرکت‌های چند ملیتی در دوره جنگ سرد به بستری برای منازعات امنیتی در مناطق و دولت‌های کوچک انجامید. بطور مثال یکی از کمپانی‌های مورد حمایت دولت آمریکا شرکت نفت ایران-انگلیس بود که سهام دار اصلی این شرکت وزارت خزانه داری انگلستان بود و در دوره ای هم چرچیل نخست وزیر انگلستان عضو هیات مدیره این شرکت بود. منافع این شرکت تبدیل به منازعه‌ای میان دولت‌های آمریکا، انگلیس و ایران شد. بدین وجه که مصدق در ۲۴ اسفند ۱۳۲۹ ماده واحده‌ای راجع به ملی شدن صنعت نفت ایران از تصویب نمایندگان مجلس شورای ملی گذراند و چند روز بعد در آخرین روز سال ۱۳۲۹ مجلس سنا هم آن را تائید و تبدیل به قانون نمود. این موضوع با توجه به سیاست هژمونیک آمریکا که تلاش داشت؛ امنیت فرایندهای استخراج و انتقال نفت را برای متحدانش و شرکت‌های چند ملیتی در دوران جنگ سرد تأمین نماید؛ گران تمام شد. بدین وجه با کودتای برنامه ریزی شده به همراه بریتانیا اقدام به سرنگونی دولت مصدق نمود. (Gavin, 1999: 1-47)

واکنش هژمون (ایالات متحده) از منظر اقتصاد سیاسی بین‌الملل به فرایندهای بحران در مناطق از جمله خاورمیانه و خلیج فارس مرتبط به سیاست این کشور در دوره نو مرکانتلیستی و پسا استعماری بستگی داشت. بدین سان ایالات متحده برای تأمین امنیت صادرات انرژی و حفظ آن همیشه در تکاپو بوده و از شکل‌گیری بازیگران قدرتمندی چون ایران عربستان در مناطق از جمله در خاورمیانه جلوگیری نمود. انقلاب ایران، جنگ‌های اول و دوم خلیج فارس، اعراب اسرائیل و غیره... را می‌توان از دلایل جنگ بر سر تأمین و انحصار منابع چون نفت شمرد. چرا که هدف نخستین از این چنین جنگ‌های شکل نیافتن قدرتی بزرگ در منطقه بوده است که امنیت و منافع سرمایه‌داری انحصاری بین‌الملل در حوزه‌های انرژی همچون نفتی و گازی را به مخاطره افکند. مخصوصاً حمله عراق به کویت از این زاویه قابل ارزیابی است؛ چراکه امنیت انرژی و فرایند انتقال آن توسط عراق در جنگ خلیج فارس مختل شد و با حمله ائتلاف بین

المللی به رهبری آمریکا، عراق از مدار قدرت خاورمیانه خارج گشت. چرا که آمریکا با حفظ مؤلفه‌های منافع حیاتی خود چون پائین نگاه قیمت مواد اولیه، تأمین امنیت مبادله و کاهش هزینه‌های امنیتی به دنبال جلوگیری از ایجاد بازیگری کلیدی چون عراق در منطقه بود. حتی مسائل تاریخی چون کودتای ۲۸ مرداد هم بمانند حمله به عراق تلاشی برای تضعیف نقش بازیگران منطقه‌ای طراحی شده بود. حفظ منافع حیاتی شرکت‌های چند ملیتی چون کمپانی ایران-انگلیس^۱ از منافع همپوشان با دولت هژمون ناشی می‌شد. در منطقه خاورمیانه دولت ایران بدلیل داشتن قدرت نرم و سخت توامان این توانائی را داشت؛ تا حدی در مورد مسائل امنیت و انرژی از استقلال نسبی برخوردار باشد. این مساله خواه ناخواه با منافع شرکت‌های چند ملیتی^۲ چون کمپانی‌های ایران-انگلیس، هفت‌خواهران، بی‌پی^۳، اکسان موبیل^۴، رویال داچ شل، آرامکو^۵ در تعارض قرار داشت. چرا که شرکت‌های چند ملیتی و سرمایه مالیه بین‌الملل از پائین بودن قیمت در بورس انرژی سودهای کلانی می‌بردند و استقلال نسبی دولت‌ها با منافع آن‌ها همخوان نبود. بدین وجه در بسیاری از سیاست گذاری‌های کلان اوپک پیدا و پنهان و با واسطه دولت‌های نیرومند اعمال نفوذ صورت می‌گیرد تا منافع ناشی از خرید ارزان نفت تأمین گردد. (Bina, 2003:1-32)

۳-۵. اقتصاد جهانی

با این اوصاف، سیاست پسااستعماری و نو مرکانتیستی از توسعه طلبی دولتی به سطوح جهانی گسترش یافت. دولت‌ها گاهی اوقات منافع خود را معادل شرکت‌های چند ملیتی و سرمایه انحصاری مالیه بین‌الملل می‌انگاشتند و گاهی منافعشان با ساخت اجتماعی خاصی در داخل همچون احزاب دموکرات و جمهوری خواه به مثل در آمریکا تطابق می‌دادند. احزاب دموکرات و جمهوری خواه در ایالات متحده در این چرخه برای تأمین منافع شرکت‌های چند ملیتی به تصمیم‌گیری در بعضی امور متناسب با مقتضیات نظام بین‌الملل دست یازیده‌اند. چراکه مساله اقتصاد جهانی در دوران نظام مالی برتن وودز

1 Anglo-Iranian Oil Company

2 Seven Sisters Company

3 BP

4 ExxonMobil

5 Aramco

صرفاً دولت‌ها نبوده؛ بلکه حمایت مؤثر از شرکت‌های چند ملیتی، تأمین امنیت سرمایه مالیه بین‌الملل و ساختار ملزوماتی آن هدف عمده بوده است. ایالات متحده در تلاش بوده که با حفظ انحصار بازار برای شرکت‌های چند ملیتی و عوامل تولید پیش‌ران بین‌الملل حاشیه امن سود را ایجاد نماید. حوزه‌های چون انحصار پروتکل‌های اینترنتی که مجموعه عظیم از مبادلات مالی را ساماندهی می‌نماید؛ دارای ارزش افزوده‌ای بمراتب بیش از تراست‌های قرون گذشته داشته‌اند.

شرکت‌های همچون اسلحه‌سازی، رخ منافعشان با دولت هژمون همپوشان است. بدین وجه هژمون تمام تلاش‌اش معطوف به این شده که از سر بر آوردن بازیگر کلیدی (ایران) در مناطق چون خاورمیانه جلوگیری نماید. چراکه بازیگران منطقه‌ای علاوه بر ایجاد افزایش هزینه‌های امنیتی برای هژمون، به دنبال موازنه قدرت هم می‌باشند. در این بستر است که تعارض ایران با هژمون در دو شکل ساختاری و هویتی-ایدئولوژیکی به منصف ظهور می‌رسد. نتیجه منازعه تعارض فرقه‌ای میان بازیگر کلیدی منطقه‌ای ایران با قدرت درجه دوم عربستان که متحد هژمون هستند؛ صورت خواهد گرفت.

از این منظر جدال هویتی شیعه-سنی در منطقه خاورمیانه را بایست به عنوان یک پی‌آمد که محصول تعارض‌های ساختاری است؛ دانست. علی‌ایحال انحصار مرکانتلیستی در دوران برتن وودزی مختص به دولت‌ها نبوده و سرمایه‌داری هسته‌ای، نفتی، مخابراتی، پروتکل‌های اینترنتی، اسلحه‌سازی، فناوری‌های و غیره... انحصار عوامل تولید را برای تأمین سود بیشتر حفظ کرده‌اند. به زبان دیگر دولت‌ها در نو مرکانتلیسم در خدمت سرمایه‌داری بین‌المللی هستند. آنچه که حداقل در دوره استثمار قرن نوزدهم بر عکس بود و اقتصاد در خدمت دولت‌ها بود. بدین سان پس از جنگ دوم جهانی فروش انحصاری کالا در بازار بین‌المللی را در بستر نو مرکانتلیستی اقتصاد جهان گسترش یافت. دولت‌ها از این منظر به مثابه ابزارهای برای تأمین امنیت و فراهم‌سازی بستر قانونی مبادله قرار گرفتند. چراکه کارتل‌های بزرگ از طریق لابی‌های دولتی می‌کوشیدند که انحصار عوامل تولید را در اختیار داشته و با هزینه کم به بیشینه سود دست یابند. از این منظر قدرت‌های بزرگ همکاری نزدیکی با تراست‌های بین‌المللی داشته تا انحصار چرخه تولید کالا حفظ گردد. با اینکه در بسیاری از کشورها قوانین ضد تراست تصویب

شده بود؛ اما در عمل بازار پیرامونی چندان یارای رقابت با سرمایه مالیه متروپل شهرهای توسعه یافته نداشت. بدین وجه امنیت شرق آسیا که میزبان تولید کالاها با فناوری پیشرفته قدرت هژمون بود؛ برای امنیت حائز اهمیت شد. بطور مثال تهدیداتی چون آزمایش‌های هسته‌ای کره شمالی مخل فرایند جابجائی سرمایه بین‌المللی در این بخش بود که آمریکا را به واکنش و می‌داشت. چنین سناریوی در خاورمیانه هم قابل مشاهده بود. برنامه هسته‌ای ایران نشان دهنده عمق تضاد میان منافع هژمون (آمریکا) و بازیگر کلیدی منطقه‌ای (ایران) بود. از این منظر عربستان بعنوان دولت حامی اقتصاد نو مرکزانیستیم جهانی در غالب هویت اسلام سنی در برابر قدرت نو ظهور ایران شیعه صف آرائی کرد.

سناریو جدال پس از چنین تعارضاتی به شکل نیابتی فراخوان شد. بحران‌های چون عراق سوریه به تقریب مربوط به گسل‌های امنیتی بوده که ناشی از فرایندهای اقتصادسیاسی جهانی رخ داده است. حذف یکی از اضلاع توازن بخش خاورمیانه، عراق در جنگ ۲۰۰۳ خلیج تحت همین تعارض‌های ساختاری با بازیگر منطقه‌ای به وقوع پیوست. از این منظر بحران هویتی شبه نظامیان سلفی در عراق سوریه، داعش با هدفی تضعیف ایران کلید خورد. چراکه دولت هژمون به هر نحوی قصد داشت؛ از شکل‌گیری قدرتی مسلط در منطقه خاورمیانه چون ایران جلوگیری کند.

بدین سبب تضاد هویتی شیعه و سنی یک پدیده پایانی بوده که از تعارض‌های درونی اقتصاد و ساختاری‌های متضاد جهانی ناشی می‌شد؛ بود. هدفی که قاعدتاً چند کارکرد داشت؛ نخست جلوگیری از شکل‌گیری یک قدرت بزرگ در منطقه خاورمیانه، دوم فروش کالای نظامی، ارزش افزوده بسیاری برای شرکت‌های اسلحه‌سازی داشت. سوم کاهش مواد اولیه که ناشی از آشوب باعث و بی‌ثباتی در بازار بود به تضعیف قیمت نفت تولیدکننده کشورهای منطقه می‌انجامید.

چهارم اینکه چشم انداز مصرف‌کننده از منظر تحلیل نئوکلاسیکال این تحلیل را داشت که بازار جهانی برای قدرت‌های منطقه‌ای غیر قابل رقابت بود. چراکه بازار حاشیه‌ای هم به لحاظ فناوری و هم به لحاظ قیمت توان رقابت با شرکت‌های بزرگ چند ملیتی را نداشتند بدین سبب مصرف‌کننده جهانی به شکل انحصاری بازار هژمون را بر می‌گزید.

این یکی از دلایلی اساسی بود که قدرت‌های منطقه‌ای چون ایران بدلیل عدم توان رقابت با بازار و سلطه انحصار تکنیکال فرامردن دست به موازنه ناموفق با هژمون می‌زنند. (Cohen, Zysman, 1983: 1-46)

تضمین مبادلات نفتی، فروش اسلحه، انحصار فروش تکنولوژی، و غیره... از دغدغه‌های ایالات متحده در حفظ منافع شرکت‌های بزرگ چند ملیتی بود. بدین جهت خواست آمریکا معطوف به جلوگیری از توسعه طلبی یکی از اضلاع مثلث قدرت در خاورمیانه^۱ گشت. از طرف دیگر ایران تنها نیروئی بود که بیش از دیگر قدرت‌ها دارای ظرفیت موازنه بود، بدین وجه بیشترین فشار را هم به آن تحمیل شد. فشارهای چون تحریم‌های سازمان ملل، شورای امنیت در موضوع هسته‌ای از این زاویه قابل ارزیابی است. بدین سان نو واقعه‌گرایی به موازات اقتصاد سیاسی با بیانی مشابه، رقابت ایالات متحده و ایران را ناشی از تعارض‌های ساختاری که در اشکال نیابتی جدال ایران-عربستان روی داده تحلیل کرده است. معمولاً هژمون به شکل مستقیم وارد موازنه با قدرت‌های منطقه‌ای نمی‌گردد و با بهره‌گیری از ابزار بازیگران درجه دوم چون عربستان کوشید؛ سیاست مهار را اجرا نماید. با توجه به اینکه گسل هویتی میان ایران-عربستان به لحاظ تاریخی فعال بوده و توأم با تعارض‌های ساختاری ذکر شده به تبعات و امنیتی شدن روابط میان بازیگران منطقه ای منجر گشته است. بستری که ناشی از منازعات اقتصاد سیاسی و ساخت قدرت است اما زمینه آن در مناطق به شکل جدال ایدئولوژیکی چون ایران-عربستان پدیدار است. بدین جهت رقابت ایران-عربستان در سوریه، عراق، یمن، بحرین، لبنان و غیره نه صرفاً زائیده بنیادهای فرقه‌گرایانه بلکه تحت قالب منازعات پیچیده ساختارهای قدرت و اقتصاد سیاسی نظام بین‌الملل بوده است که به منصف ظهور رسیده است.

مساله این است با توجه به نظریه ثبات هژمونیک، ایالات متحده آمریکا به لحاظ اقتصاد سیاسی بین‌الملل میان ایران-عربستان چه نقشی بازی می‌نماید؟ آیا ایالات متحده توانسته رژیم از قواعد بین‌المللی را با توجه به سیطره خود ایجاد نماید تا میان ایران-عربستان ثبات ایجاد نماید؛ یا اینکه خود یک طرف قضیه جدال است؟ همانگونه که در نظریه

۱ عراق، ایران و عربستان
۲ هسته ای و مالی

تک-چند قطبی نظریه والت مطرح است؛ ایران به عنوان قدرت کلیدی منطقه‌ای در برابر تسلط هژمون موازنه خواهد کرد. چراکه تلاش هژمون و رویه اقتصاد سیاسی آن معطوف به گسترش سلطه بر منابع و فزونی دادن به نیروی خود در برابر قدرت‌های کلیدی منطقه چون ایران است. همچنین طبق نظریه والت میان هژمون و بازیگر منطقه‌ای تضاد ایجاد خواهد شد. بدین وجه میان ایران و ایالات متحده قاعدتاً رقابت برای تسلط بر منابع منطقه وجود داشته است. بحران ملی شدن صنعت نفت در زمان مصدق موید مساله است. بدین سبب نمی‌توان انتظار داشت که هژمون نقش توازن بخش میان ایران-عربستان بازی نماید. چرا که جدال ایران-عربستان طبق نظریه نو واقع‌گرایی در اساس رقابت میان ایران و ایالات متحده بوده و عربستان فقط نقش نیابتی آن را بازی کرده است. بدین وجه جدال با پیش فرض‌های گفته شده رنگ هویتی و فرقه‌ای به خود گرفته، چراکه شکاف‌های هویتی میان ایران-عربستان به درازای تاریخ اسلام وجود داشته است. زمانیکه بستر منازعه فراهم شود؛ عامل تشدید کننده یعنی فرقه‌گرایی به عرصه وارد می‌شود. (Bina, 2003:1-32)

۴. ساخت جدال

گسل میان ایران-عربستان به ساخت قدرت جهانی بر می‌گردد. منشاء تعارض میان هژمون نظام بین‌الملل ایالات متحده با قدرت منطقه‌ای چون ایران طبق تئوری تک-چند قطبی استفان والت بالضروره اتفاق خواهد افتاد. در نظریه تک قطب-چند قطبی^۱ توصیفی استفان والت به تحلیل رویدادهای پس از فروپاشی شوروی و دست برتر یافتن یکی از ابر قدرت‌ها در نظام بین‌الملل می‌پردازد. مفهوم رقابت تک-چند قطب این بیان را دارد که هژمونی ایالات متحده با قدرت‌های منطقه‌ای چون ایران در خاورمیانه، روسیه اوراسیا، چین شرق آسیا، برزیل آمریکای جنوبی، آلمان اروپا، لیبی آفریقا و غیره... برای حفظ موقعیت و سلطه خود دچار تعارض خواهد شد. ساموئل هانتینگتون هم ساختار حاکم بر نظام بین‌الملل را نظم تک-چند قطبی توصیف می‌کرد. سیستم تک-چند قطبی به معنای وجود یک ابرقدرت با قدرت قابل توجه به همراه بازیگران کوچک و بزرگ منطقه‌ای در نظام بین‌الملل خواهد بود. بر این اساس،

1 single multi-pole theory
2 Super Power

ابرقدرت به طور موثری می‌تواند مسائل مهم بین‌المللی را به تنهایی حل و فصل کند و هیچ ترکیبی از قدرت‌های دیگر جلوگیری از آن را ندارد. در مقابل، در یک سیستم چند قطبی، قدرت‌های عمده از قدرت قابل مقایسه‌ای برای مخالفت با یکدیگر برخوردارند و همکاری و رقابت با یکدیگر الگوی حاکم بر نظام بین‌الملل را شکل می‌دهد. او وضع کنونی قدرت در جهان را هیچ کدام از دو نوع تک قطب و چند قطبی ندانسته و بر این باور است که نظام کنونی نظامی تک-چند قطبی است که در آن، آمریکا تنها کشوری است که در کلیه زمینه‌های اقتصادی، نظامی، فنی و ایدئولوژیکی از برتری قابل توجه نسبت به سایر قدرت‌ها برخوردار است و در عمل قادر است منافع خود را در همه جهان تحکیم بخشد.

سطح دوم این سیستم، قدرت‌های عمده منطقه‌ای قرار دارند که در منطقه خود برجسته هستند؛ ولی نمی‌توانند همانند آمریکا منافع خود را در سراسر جهان گسترش دهند. هانتینگتون تعدادی از بازیگران منطقه‌ای با این ویژگی را نام می‌برد که عبارت‌اند از: روسیه در اوراسیا، چین شرق آسیا، هند جنوب شرقی آسیا، ایران جنوب غربی آسیا و شمال آفریقا و برزیل آمریکای جنوبی می‌باشد. در سلسله مراتب یاد شده قدرت‌های درجه دوم منطقه‌ای عربستان‌حضور دارند؛ که منافع آن‌ها معمولاً با بازیگران درجه یک منطقه‌ای همچون ایران در تعارض است. اوکراین در رابطه با روسیه، ژاپن در رابطه با چین، پاکستان در رابطه با هند، عربستان سعودی در رابطه با ایران و آرژانتین در رابطه با برزیل مهم‌ترین قدرت‌های درجه دوم منطقه‌ای می‌باشند؛ که نقش نبرد نیابتی از طرف بازیگر بزرگ هژمونیک را با قدرت‌های منطقه‌ای بازی می‌نمایند. از نظر هانتینگتون در سیستم تک-چند قطبی، برخلاف سیستم‌های دیگر هیچ یک از بازیگران خشنود نیستند و برای به دست آوردن موقعیت و قدرت از هیچ کوششی فروگذار نیستند. (Georghiou, et. al, 2013: 1-17) با اوصاف تحلیلی هانتینگتون، چالش میان قدرت هژمون و بازیگر عمده در خاورمیانه اساسی است. بدین شکل که رقابت هژمون و ایران به شکل نیابتی و با عربستان رخ خواهد داد. بدین وجه تعارض ناشی از رقابت برای سلطه در خاورمیانه بالضروره پدیدار شد. رقابت که صرفاً ایدئولوژیک نیست و ناشی از رویکرد ضد نو مرکانتلیستی نظام ایران هم هست. پی آمد آن رقابت شبه نظامیان شیعه و

سنی در عراق و سوریه است. طبق پیش‌بینی مدل تک-چند قطبی استفان والت اتحاد هژمون با عربستان به نبرد نیابتی با ایران دامن خواهد زد؛ البته بستر آن ناشی از فرایندهای های متعارض اقتصاد سیاسی بین‌الملل خواهد بود که به شکل ساختی خود را بازتاب بخشیده است. (Mabon, 2013: 101-105)

نتیجه‌گیری

اقتصاد سیاسی جدال ایران عربستان رویه پیچیده‌ای تری دارد که به لحاظ ساختاری و طبق نظریه استفان والت در واقعگرائی میان قطب هژمون و بازیگر کلیدی منطقه‌ای ایران، برای در اختیارگرفتن منابع قدرت رقابت در جریان است. مساله اصلی این است که رقابت برای سلطه از عوامل پیچیده‌ای ناشی می‌گردد و آن فرایندهای اقتصاد سیاسی بین‌الملل است. فرایندهای که اگر نادیده انگاشته شود؛ پازل فهم جدال ایران و عربستان را ناقص خواهد کرد. علت‌های منازعه را بایست از خوانش فرایندهای سلطه فهمید که معمولاً به شکل تاریخی مسبوق به سابقه بوده است. همچنین بایست در نظر داشت؛ که فرایندهای سلطه معمولاً از دیرباز دست انداز کار بوده و دیدن ریشه‌های منازعه مساله را بهتر عیان خواهد کرد. چرا که تعارض قدرت‌ها در اصل جدال برای سلطه بر منابع و در اختیارگیری عوامل تکنیکال تولید فرامردن و بازار مصرف جهانی بوده است. سیستم اقتصاد سیاسی بین‌الملل امروزه فراتر از بحث‌های لیبرال و واقعگرایانه در زمینه‌های تاریخی شکل گرفته که اثرات آن به طریقی تا به امروز بر جای مانده است. زمینه‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل بر بستر مرکانتلیسم و اقتصاد دولتی در جریان است. هرچند که اندیشمندانی چون آدام اسمیت، کانت و لیبرال‌ها بر آزادی اقتصادی و جلوگیری از انحصارها تاکید داشتند و جهانی شدن را در بستری از برابری‌های در بهره‌گیری از فرصت‌ها به تصویر می‌کشیدند. اما در چند قرن اخیر روح مرکانتلیسم و دولت‌انگاری بر فرایندهای قدرت و اقتصاد سیاسی بین‌الملل سایه خود را تحکیم بخشیده است. دیگر جدال و تعارض‌ها صرفاً برای بقاء و امنیت دولت‌ها نبود؛ بلکه منافع انحصاری و سرمایه‌داری چند ملیتی فرامردن تعیین‌کننده نقش اصلی بازار مصرف و سیاست را عهده دار است. امروزه استانداردها، قوانین حمایت‌گرایانه و انحصار تولید شرایط پیچیده‌ای از تعارض‌ها در اقتصاد جهانی ایجاد کرده که بازتاب آن به شکل منازعه‌های امنیتی

در مناطق هفت گانه نظام بین الملل رخ نموده است. چرا که مجموعه ای از منافع سرمایه داری تکنیکال فرامدرن بین المللی بسایق دولت‌های قرن نوزدهمی بسان گذشته در پی سلطه است. از این منظر اقتصاد در قرن بیست یکم همان کارکرد ارتش را در قرن ۱۹ خواهد داشت؛ با این تفاوت که مجموعه‌ای پیچیده از فرایندهای سلطه و انتقال سرمایه از مناطق توسعه نیافته به سوی متروپل شهرهای سرمایه داری شمال دست دراندرکار است. این اهم در بستر ساخت قدرت اقتصاد سیاسی نظام بین الملل رخ می‌نهد که بدنبال همگون ساختن بازار مصرف جهانی باکمترین هزینه است. از این منظر سرمایه داری مالیه بین الملل برای حفظ انحصار تکنیکال تولید فرامدرن و تأمین مبادله امنیت کالا خواهدکوشید تا از شکل گرفتن بازیگران کلیدی در نظام بین الملل و بالتبع در مناطق جلوگیری نماید. بدین وجه در این بستر میان هژمونی حامی نظام نو مرکانتلیسم و سرمایه داری تکنیکال انحصار با بازیگران منطقه ای چون ایران رخداد تضاد غیرقابل پیشگیری است. چراکه شرکت‌های بزرگ چند ملیتی نفت-گاز، اینترنتی، اسلحه سازی و غیره... که انحصار بازار و تکنیکال تولید را در دست دارند؛ نیاز دارند که عوامل مقاوم در برابر بازار فروش را به طریقی به کنار نهند. تصویری از یک دنیای پسا استعماری با پیچیدگی‌های خاص خود که با مقوله سرمایه داری انحصاری پیش ران ممزوج شده است. نو مرکانتلیسم در این کشاکش اقتصاد دولتی با تراست ها متولد می‌گردد. هرچند که دولت‌ها بمانند قرون گذشته نوزدهم توان بهره کشی خود را تا حدی از دست داده‌اند؛ اما در دنیای پسا استعماری برتن وودزی به ابزار شرکت‌های بزرگ چند ملیتی و حمایت از انحصارات اقتصادی بدل شده‌اند. از این منظر هژمونی ایالات متحده را باید در دوره انحصار سرمایه داری و نو مرکانتلیستی با مشخصات خاص خودش فهمید. بدین وجه در این زمینه است که رقابت اش با بازیگران منطقه ای چون ایران حائز اهمیت خواهد شد. رقابتی که در منطقه به شکل نیابتی با عربستان، متحد هژمون بازتای یافته و اثرات مختلفی از جمله منازعه هویتی در عراق، سوریه، یمن و غیره... ایجاد کرده است. بدین سان فهم دیدگاه اقتصادی سیاسی نظام بین الملل بسیار تعیین کننده است؛ تا بتوان لایه پیچیده روابط و منازعه‌های امنیتی در خاورمیانه را بهتر شناسائی کرد. از این منظر تاریخ اقتصاد سیاسی بین الملل فرایندهای منازعه را آشکار می‌گرداند که بحرانی

چون جدال ایران-عربستان در آن بهتر بازتاب یابد. چراکه دیگر منافع دولت‌ها تعیین کننده نهائی منازعه نیست و اقتصاد سیاسی و بازار مصرف جهانی در بسیاری از پویش‌ها دخیل است. از این جهت ایالات متحده نه بسان دولتی واحد، بلکه بایست بمانند شبکه‌ای درهم تنیده از اقتصادی سیاسی جهان و انحصار فروش و تولید فهمید؛ بدین سبب منازعه ایران-عربستان سعودی بازتابی از تعارض‌های نظام بین الملل است که به شکل هویتی-فرقه ای نمودار ساخته است.

منابع

- ازغندی، علیرضا، آقا علیخانی، مهدی، تابستان ۹۲، بررسی عوامل منطقه ای واگرایی در روابط ایران و عربستان ۱۳۹۰-۱۳۸۴، فصلنامه سیاست حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۲، دوره ۴۳، شص ۲۴۳-۲۲۵.
- اسدی، علی اکبر، ۱۳۸۸، سیاست منطقه‌ای عربستان سعودی و امنیت جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه سیاست دفاعی، پائیز، شماره ۶۸، ۱۵۴-۱۲۱.
- بالام، دیوید، وست، مایکل، ۱۳۸۶، ثروت و قدرت: مرکانتلیسم و ناسیونالیسم اقتصادی، ترجمه نیاکویی، سید امیر، فصلنامه راهبرد، شماره ۱۰، تابستان ۸۶ شص ۱۵۳-۱۲۴.
- برزگر، کیهان، ۱۳۸۲، تعاملات سیاسی ایران-عربستان پس از ۱۱ سپتامبر، راهبرد، بهار، شماره بیست هفتم، شص ۲۳۱-۱۹۵.
- فریدن، جی‌آ، لیک، د آ، ۱۳۸۱، سه نقطه نظر در مورد اقتصاد سیاسی بین الملل، ترجمه، تقوی، مهدی، مجله سیاسی اقتصادی، تابستان، شماره ۱۴۸-۱۴۷، شص ۱۸۱-۱۷۸.
- ساعی، احمد، پیلتن، فرزاد، ۱۳۹۰، نظریه ثبات هژمونیک، اقتصاد جهانی و تجارت چند جانبه، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، شماره شانزدهم، پاییز، ۱۰۶-۹۱.
- قنبرلو، عبدالله، ۱۳۸۸، اقتصاد سیاسی جهانی: درک نظم اقتصاد بین الملل، نقد و بررسی کتاب، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دوازدهم، شماره دوم، تابستان، شماره مسلسل ۴، شص ۱۹۱-۱۸۲.
- Bina, Cyrus, 2003, *The War for Oil or the American: Dilemma of Hegemonic Nostalgia?*, Faculty Center for Learning and Teaching, University of Minnesota Morris, Article Volume 1, Number 2 October 2, pp 1-32.

- Cohen, Stephen S, Zysman, John, 1983, *The Mercantilist Challenge to the Liberal International Trade Order*, Berkeley Journal of International Law, Volume 1 Issue 1 Summer, pp 1-46.
- Gavin, by Francis J, 1999, *Politics, Power, and US Policy in Iran, 1950-1953*, Journal of Cold War Studies, the University of Pennsylvania's History 700 Seminar Article No. MIT Press, pp 1-47.
- Georghiou, CA, et al, 2013, *Unexpected Convergence: The Huntington/Fukuyama Debate*, 8th Pan-European Conference on International Relations: Theme: One International Relations or Many? Multiple Worlds, Multiple Crises, Location 213, Old Library of University of Warsaw, pp 1-17.
- Gilpin, Robert, 2001, *Global Political Economy: Understanding The International Economic Order*, (First published), usa, New Jersey, Princeton University Press.
- Jahner, Ariel, spring 2012, *Saudi Arabia and Iran: The Struggle for power and Influence in the Gulf*, journal of international affairs review, vol xx, number 3, pp 36-40.
- Mabon, Simon, 2013, *Saudi Arabia and Iran: Soft Power Rivalry in the Middle East*: Volume 132 of Library of Modern Middle East Studies, illustrated, United Kingdom, London: I.B.Tauris Publisher.
- Rizwan, Rizwan, et al, Sep. 2014, *From Rivalry to Nowhere: A Story of Iran-Saudi Ties*, IOSR Journal Of Humanities And Social Science IOSR-JHSS, Volume 19, Issue 9, Ver. IV, Sep, PP 91-101.
- Salisbury, Peter, Februray 2015, *Yemen and The Saudi-Iranian Cold War*, Research Paper, volum of Middle East Africa Programme, London: Chatham House Publisher, pp 1-13.
- Schwantiz, Wolfgang G, webversion 10.2008, *iran rivalry with Saudi Arabia: A story of conflict between the Gulf wars, book*, Retrieved 14 Dec 2016 10:25:
- Spiegel, Steve L. Pervin, David, J, 2014. *Practical Peacemaking in the Middle East: The Environment, Water, Refugees, and Economic Cooperation and Development*, second edition, United State of America. New York: Routledge Publisher.
- Wehery, Frederick,...et al, 2009, *Saudi-Iranian Relation the fall of Saddam: rivalry, cooperation, and implications for u.s.policy*, United States, Santa Monica: Publishd by Rand Corporation.
- Zeino-Mahmalat, Ellinor, 2012, *Saudi Arabia's and Iran's Iraq Policies in the Post-Gulf War Era: Re-Thinking Foreign Policy Analysis in the Gulf at the Intersection of Power, Interests, and Ideas*, Doctoral dissertation, Universität Hamburg, pp 1-295.
- Retrieved 17 Nov 2016 20:36: <http://ediss.sub.uni-hamburg.de/volltexte/2012/5825/pdf/Dissertation.p>